

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سایت پولیت‌ستروم
برگردان: آمادور نویدی
۰۲ جون ۲۰۲۲

سرشت طبقاتی فاشیسم

(۲)



فهرست:

۱. چه زمانی و چگونه سرمایه‌داری به فاشیسم تبدیل می‌شود؟
۲. چه تفاوت کیفی بین دوره شکل‌گیری فاشیسم (فاشیزاسیون) و فاشیسم وجود دارد؟ این تفاوت چگونه بوجود می‌آید؟
۳. چگونه فاشیسم موفق می‌شود و ما چگونه می‌توانیم مانع از آن شویم؟

مؤرخان بورژوائی و مبلغان آن‌ها جهت اسطوره‌سازی فاشیسم، هر مسیر ممکن و قابل‌تصور را پیموده‌اند، تا از تعریف معناداری که بتواند منافع آن‌ها را به خطر بیندازد، پرهیز کنند. آن‌ها با تکذیب هر رویکرد طبقاتی، پیشینه اجتماعی و اقتصادی فاشیسم را نادیده می‌گیرند. آن‌ها با خودداری از اهداف تاریخی، به عناصر ریز ایدئولوژی‌های

تاریخی فاشیست مراجعه می‌کنند و هر فلسفه ای را که دوست دارند ماهیت فاشیسم بنامند، از درون این خورجین ایده ها، گردآوری می‌کنند.

راجر گریفین یک کارشناس تاریخ فاشیست است که اغلب به آن اشاره می‌شود، کسی که بصیرت ماهرانه خودش را که فاشیسم اساساً تلاشی جهت «تغییر شکل» (یا، تولد دوباره) ملی برای حذف عناصر روبه زوال زندگی مدرنست، تئوریزه کرده است. پیشرفت فاشیسم، همان‌گونه که گریفین آنرا شرح می‌دهد، نظیر نوگرایی یا مدرنیسم فرهنگی، سیاسی، و اقتصادیست.

استنتاج گریفین از تجزیه و تحلیل پیچ‌هایی می‌آید که ایدئولوگ‌های فاشیست در مورد خودشان می‌گویند. کسانی که پروژه فاشیستی را قهرمانانه در حال غلبه علیه نظم جهانی کهنه به تصویر می‌کشند.

نویسندگانی مانند آندریاس آملند، امبرتو اکو و استانی جی. پاین، از شباهت‌هایی همانند گریفین استفاده می‌کنند. آن‌ها سرشت اساسی فاشیسم را از نیات خودخوانده خودشان، زیبایی و لفاظی تهاجمی نتیجه‌گیری می‌کنند.

در برنامه آن‌ها، واقعیت سیاسی فاشیسم در نهایت با راهپیمایی‌های رقت‌انگیز همراه با مشعل، علائم شیطانی و تشویق‌های برتری‌گرائی مشخص می‌شود. این ایدئولوژی با اراده مردی قوی به نتیجه سیاسی رسیده است که تنها آرمانش پایه و اساس نظم جدید است.

این نوع از پژوهش از نظر معنا هیچ کیفیتی واقعی از فاشیسم را ارائه نمی‌دهد، نه منشأ، و نه ترکیب داخلی آنرا روشن می‌کند. داستان آن‌ها لکه تاریخی جوامع سرمایه‌داری را که در مرحله اول منجر به صعود فاشیسم شد، پنهان می‌کند! آن‌ها قصد دارند ثابت کنند که فاشیسم به نوعی در تضاد با جامعه سلامت لیبرال است که نویسندگان به آن تعلق دارند. برای آن‌ها، فاشیسم فقط به معنای طغیان بی‌خبری و نارضایتی توده‌ئی است. این دیکتاتوری‌های توده‌پسند فقط یک تصادف ناگوار در تاریخ اند، و اگر فقط «ما مردم» مراقب باشیم نباید مجدداً ظهور کنند.

گئورگی دیمیتروف با حرکت از هر تجزیه و تحلیل ایده آل، تعریف مارکسیستی بزرگی از فاشیسم به ما ارائه داد و آن چیزی نیست بجز:

«دیکتاتوری علنی تروریستی از ارتجاعی‌ترین، شوینستی‌ترین، و امپریالیستی‌ترین عناصر سرمایه‌مالی ...

فاشیسم نه قدرتیست که بالای طبقات ایستاده، و نه دولت خرده بورژوازی یا لومپن پرولتاریا بر سرمایه‌مالی.

فاشیسم خود قدرت سرمایه‌مالی است. فاشیسم یک سازمان انتقام‌جوی تروریستی علیه طبقه کارگر و بخش انقلابی دهقانی و روشن‌فکری است. فاشیسم در سیاست خارجی، وطن‌پرستی متعصب در وحشیانه‌ترین شکل آنست، که نفرت حیوانی را علیه ملل دیگر تحریک می‌کند.»

فاشیسم اوج همه گرایش‌های ثابت سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی آنست. این گرایش در هر کشور سرمایه‌داری با تعمیق بحران‌های آن، بارها به سوی فاشیسم رشد کرده است.

۲. چه تفاوت کیفی بین دوره شکل‌گیری فاشیسم (فاشیزاسیون) و فاشیسم وجود دارد؟

این تفاوت چگونه به وجود می‌آید؟

فاشیسم برای ضعیف‌ترین حلقه زنجیر سرمایه‌داری امپریالیستی جهان اساسی است. این‌ها کشورهای هستند که اپوزسیون طبقات استثمارشده پایه‌های قدرت سرمایه‌داری را تهدید می‌کند. بدون تحول سیاسی خشونت‌آمیز این وضعیت، انحصارات قادر به منکوب همه زندگی سیاسی نخواهند شد.

ویژگی‌های دقیق این وضعیت چیست؟

در سیاهبختی بزرگ سرمایه داری، روابط اجتماعی سنتی متلاشی می‌شود. آن‌ها با آن شرایط زندگی جایگزین می‌شوند که بیشترین سود را برای شرکت‌های بزرگ (کورپورات‌ها) به ارمغان می‌آورد. تعداد زیادی از طبقه کسب و کار (بیزنس) کوچک به طور کلی نابود شده اند، استثمار شدید است و کارگران کاملاً فقیر شده اند. نارضایتی‌های اجتماعی در مقیاس وسیع به حالت عمومی اعتراض و خشونت ابراز می‌گردد.

هنگامی که سرمایه انحصاری قادر نباشد مدل پایدار استثمار را حفظ کند، گذاری تیز به اشکال عریان دیکتاتوری سرمایه - فاشیسم - اتفاق می‌افتد. پدیدار شدن این دیکتاتوری پاسخی به بلوغ جنبش‌های اعتراضی به وضعیت انقلابی کلاسیک است، که خواسته‌های توده‌ئی را فراتر از توانائی‌های پارلماناریسم جهت حل و فصل را به پیش می‌برد. فقط یک راه حل جهت این مسأله سیاسی موجود است - کودتا.

در این‌جا ما باید به دنبال عامل ذهنی وضعیت انقلابی بگردیم - حزب کمونیست.

مورخ، ارنست نوتله، درباره این نظریه بحث می‌کند، که به نحوی از انحاء تکرار می‌شود، و این‌که فاشیسم زاده کمونیسم است. این تئوری عوام‌فریب ادعا می‌کند که فاشیسم عکس العملی است به فعالیت‌های یک جنبش کمونیستی در حال پیش‌رفت و این‌که بدون شبیح کمونیسم، قدرت فاشیستی نمی‌توانست قدرت بگیرد.

با توجه به روایت آن‌ها، ما باید قبول کنیم که قیافه‌های ریش‌دار انقلابیون کثیف تنها چیزی است که جهت گردهم‌آوری افراد بی فرهنگ و بی ذوق و مادی خرده مالک و مدیران کورپورات‌ها در پشت شمشیر آهنین فاشیسم لازم است.

درواقع، فاشیسم آخرین وسیله جهت نجات سرمایه داری از تهدید انقلابی است، اما این تهدید از طرف حزب کمونیست خیلی زیاد نیست، بلکه ناشی از پیش‌رفت تکنولوژی صنعتی و رشد درمان نشده تضادهای طبقاتی است.

این پیش‌رفت‌ها اساساً ثبات جامعه سرمایه داری را ضعیف می‌کند، و این تصفیه موقت آن‌ها (از طرق نابودی نیروهای مولد ثروت و مطیع ساختن طبقات شورشی می‌باشد) که هدف فاشیسم است.

حزب کمونیست، با توصیف منافع طبقه کارگر و صعود به قدرت، به تهدیدی وجودی برای وضعیت کنونی چیزها تبدیل می‌شود. طی سلطه خشونت آمیز فاشیست، سازمان‌های کمونیستی (که نیروی بالقوه تبدیل وضعیت انقلابی به انقلاب را دارند) اولین اهدافی هستند که با صعود موج ارتجاع غرق می‌شوند.

هرجانی که احزاب کمونیستی، پرولتاریا را رهبری می‌کنند، علیه ارتجاع اعتصاب می‌کنند و تهدید می‌کنند که با زور روابط سرمایه داری را سرنگون کنند، فقط آن‌جاست که فاشیسم شکست می‌خورد و در زیر ضربه پرولتاری آگاه در پیش‌روی به سوی سوسیالیسم متلاشی می‌شود.



این وضعیت در جمهوری روسیه اتفاق افتاد، جایی که طبقه کارگر و دهقان حول حزب کمونیست بلشویک متحد شدند و کوشش‌های بورژوازی را جهت برقراری استبدادی که بتواند سرمایه داری روسیه را نجات دهد، خنثی نمودند.

به همین صورت، حزب کمونیست فرانسه، در سال ۱۹۳۴، به اصطلاح «پیش‌روی به سوی پاریس» کلنل دولا روک، و لژیون‌های فاشیستی کروکس دو فیو، را با مجموعه عظیمی از تظاهرات ضدفاشیستی به هم زد و دولت دمکراتیک را وادار نمود تا جهت متفرق کردن مرتجعین دست به اقداماتی بزند. پس از این، دولا روک به آسانی مسیر پارلمانی را طی نمود و حزب سوسیالیست فرانسه (پی اس اف) را تشکیل داد، اما از قبل، جهت موقعیتی مانند موقعیت هیتلر و موسولینی آماده شده بود.

در هرجائی که طبقه کارگر به خاطر جوش و خروش انقلابی سردرگم است و سازمان‌دهی نشده است و حزب کمونیست (علی‌رغم شرایط مطلوب خود) قادر نیست که کارگران را گرد هم آورد و آنها را جهت کسب قدرت رهبری نماید، در آنجا فاشیسم به یک پیروزی بدون قید و شرط نائل می‌شود.

برگردانده شده از:

The Class Nature of Fascism

[/https://us.politsturm.com/the-class-nature-of-fascism](https://us.politsturm.com/the-class-nature-of-fascism)